

جنگ اول گنبد (فروردین ۱۳۵۸)



در رابطه با روشن تر شدن وقایع جنگ اول گنبد ، تلاش شده است که با رفقای مختلفی که از جنبه های گوناگون در جریان این جنگ بودند ، مصاحبه صورت بگیرد. امکان گفتگو با ۳ نفر از رفقا : قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید) عضو رهبری سازمان در آن مقطع ، مهدی فتاپور - مسئول هیات اعزامی سازمان به گنبد و حیدر مسئول نشریه کار ، فراهم آمد.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

مصاحبه با مهدی فتاپور

س: شما مسئول هیاتی بودید که از طرف سازمان برای برقراری صلح به ترکمن صحرا اعزام شد. چرا و در چه پروسه ای سازمان تصمیم به اعزام این هیات گرفت ؟

ج : در دفتر سازمان به ما اطلاع رسید که در ترکمن صحرا درگیری شده. ابتدا ما تصور کردیم که این درگیری هم مثل همه برخوردهایی است که هر روز اتفاق می افتد. با این تفاوت که با توجه به حساسیت منطقه باید به آن با حساسیت برخورد کرد. خبرهای بعدی حاکی از گسترش درگیری و سنگر بندی و تیراندازی در شهر گنبد بود.

ما اطلاع داشتیم که گنبد وضع حساسی دارد. ستاد خلق ترکمن توسط روشنفکران ترکمن شکل گرفته بود و تنها جریانی بود که در منطقه نفوذ داشت. این جریان که رهبران آن عمدتاً از هواداران سازمان بودند وظیفه خود را دفاع از دهقانان ترکمن صحرا و پیشبرد سیاست تقسیم زمین در میان آنان می دانست. طبیعی بود که هر چند هنوز اقدامات عملی چندانی (در مقایسه با جنگ دوم) صورت نگرفته بود ولی خرده مالک ها ، توزیع کنندگان و کلا کسانی که در منطقه قدرت اقتصادی داشتند و عمدتاً غیر ترکمن و ساکن گنبد بودند ، از ستاد و برنامه های آن نگران بودند. از طرف دیگر برای روحانیون و مسئولین کمیته ها پذیرش آن که قدرت در یک منطقه در دست نیروهای چپ باشد ، غیر قابل قبول بود.

خبرهای بعدی حاکی از گسترش جنگ بود. تبلیغات رژیم از توطئه مشترک عوامل رژیم سابق ، چماقداران هژبر و فداییان سخن می گفت و رفقای ما در مازندران از جو تحریک شده و متشنج منطقه خبر می دادند. آن ها می گفتند وضع به گونه ای است که هر لحظه امکان حمله به دفاتر سازمان وجود دارد.

ما در جلسه ای که همان روز برگزار کردیم همگی هم نظر بودیم که ادامه این جنگ خطرناک است و می تواند زیان های بزرگی به سازمان وارد آورد. ما بیم داشتیم که این جنگ جزیی از یک توطئه بزرگ تر باشد. همان جا تصمیم گرفتیم که با مسئولین حکومتی تماس گرفته و وضع خود و آمادگی مان برای پایان دادن به جنگ را اعلام کنیم و همچنین هیاتی با هدف تلاش برای خاتمه جنگ به منطقه اعزام کنیم. مشکل اصلی این بود که ارتباط ما با رفقایمان قطع بود و اطلاعات ما بسیار ناقص بود.

س: چگونه با مقامات حکومتی تماس گرفتید؟

ج: رفیقمان مصطفی مدنی امکانی برای تماس با دفتر آیت الله طالقانی داشت و ما از این طریق اقدام کردیم. متعاقب آن آیت الله طالقانی خود به دفتر سازمان تلفن زد و با فرخ نگهدار صحبت کرد. ایشان ابتدا از موضع انتقادی صحبت کرده و خواستار آن بود که ما راجع به سیاست خود توضیح دهیم و معتقد بود که حمایت از ترکمن ها ما را رودرروی انقلاب قرار خواهد داد. فرخ مواضع ما را برای ایشان توضیح داد و تاکید کرد که ما با درگیری نظامی مخالفیم و تبلیغاتی که ما را مسبب و آغازکننده جنگ معرفی می کند و توسط بخشی از ارگان ها پیش برده می شود نادرست و شاید کل جریان ، توطئه ای برای درگیر کردن نیروهای انقلاب با یکدیگر باشد و آمادگی سازمان را برای همکاری در راه پایان دادن دادن به این درگیری اعلام کرد.

آیت الله طالقانی با این توضیحات خوشحال شد و مطرح نمود که هیاتی از طرف دولت برای رسیدگی به اوضاع و با ماموریت برقراری صلح به منطقه اعزام شده و شاید شما بتوانید فعالیت خود را با این هیات هماهنگ کنید.

س: یعنی پیشنهاد اعزام هیات از طرف آیت الله طالقانی مطرح شد؟

ج: همان طور که گفتم ما قصد اعزام هیاتی به منطقه داشتیم و حتی قبل از تلفن آیت الله طالقانی من به عنوان مسئول هیات انتخاب شده بودم. ولی پیشنهاد ایشان برای ما ایده آل بود. در واقع یک بخش از کار هیات ما یعنی برقراری تماس با مسئولین حکومتی و آغاز مذاکره پیشاپیش حل شده بود. حدود یک ساعت بعد از دفتر آیت الله طالقانی به ما تلفن زده شد و اطلاع داده شد که هیات دولت حرکت کرده و در محل استانداری مازندران منتظر هیات ما هستند. ما فوراً اعضای هیات را انتخاب کرده و آماده حرکت شدیم.

س: اعضای هیات چه کسانی بودند ؟

ج: به جز من ، اعضای هیات عبارت بودند از : مستوره احمدزاده ، اشرف دهقانی ، فرج ممینی ، مهدی سامع و محسن مدیرشانه چی. پس از انتخاب اعضای هیات ، از آن جا که همه در آن زمان در دفتر (ستاد) سازمان بودند ما موضوع را با آن ها در میان گذاشته و از آن جا که همه آمادگی خود را برای پذیرش این ماموریت اعلام کردند ما حدود نیم ساعت بعد حرکت کردیم.

س: یعنی شما جلسه ای برای بررسی مشترک ماموریت و چگونگی پیشبرد آن تشکیل ندادید ؟

ج: به دلیل کمبود اطلاعات ما امکان بررسی و روشن کردن جوانب موضوع و روشن کردن چگونگی پیشبرد کار را نداشتیم و علاوه بر این ، آن زمان بر خلاف امروز ما به درست یا به غلط کمتر وقت خود را صرف بررسی احتمالات و فرضیه های مختلف می کردیم. ما در طی راه و در داخل ماشین تا حد ممکن سعی کردیم جوانب مختلف موضوع را بررسی کنیم.

ما شب ، حوالی ساعت ۸ مقابل استانداری مازندران بودیم. خود را معرفی کرده و خواستار دیدار با دکتر طباطبایی که آن زمان استاندار بود و در جریان اعدام های سال ۶۰ دستگیر و اعدام گردید شدیم. به ما اطلاع دادند که دکتر به گنبد رفته و یکی دیگر از مسئولین منتظر ما است. ما را به اطاقی بردند و من در آن جا با کمال خوشحالی با اباذورداسی مواجه شدم. من وی را از زندان می شناختم. او از ما به گرمی و بسیار صمیمانه استقبال کرد و گفت که هیات دولت به منطقه رفته و قرار شد که شما نیز به محض رسیدن ، به گنبد بروید و آن ها آن جا منتظر شما هستند. ولی از آن جا که جا به جا در جاده رفت و آمد کنترل می شود و حرکت شبانه خطرناک است ، بهتر است فردا صبح حرکت کنید. چند لحظه بعد اطلاع دادند که تعدادی زخمی از گنبد آورده اند و اباذر می بایست برای اعزام آن ها به تهران اقدام می کرد. بنا به پیشنهاد او ما هم برای آن که در جریان آخرین اطلاعات قرار گیریم او را همراهی کردیم. چند نفر از اعضای کمیته های اعزامی از تهران که در درگیری آن روز زخمی شده بودند را برای اعزام به تهران از گنبد آورده بودند. آن ها از شدت جنگ در آن روز صحبت می کردند. در این فاصله محسن برای سازماندهی دیدار ما با رفقای مسئول سازمان در منطقه و همچنین مسئولین محلی مجاهدین اقدام کرده و قرار دیدارها را برای فردا صبح تعیین کرد. ما پس از

بازگشت به استانداری تا نیمه های شب بیدار نشسته و بحث کردیم. اباذر معتقد بود ما در مناطق خلقی سیاست خطرناکی اتخاذ کرده ایم. درگیری های ملی و قومی می تواند به سرعت گسترش یافته و مورد بهره برداری دولت های خارجی و ضدانقلاب قرار گیرد. به خصوص در ترکمن صحرا و هم مرز با شوروی ما وارد بازی خطرناکی شده ایم. او معتقد بود ما کار دشواری در پیش داریم. می گفت سیاست دولت و مقامات مسئول قطع جنگ است. ولی در این چند روز اتوبوس های پر از کمیته ای های مسلح از تهران و مشهد و شهرهای مازندران به سوی منطقه سرازیر شده اند. در راس هر گروه هم یک روحانی قرار دارد که نه از سیاست چیزی می فهمند و نه از مصالح حکومت سر درمی آورند و نه حاضرند حرف کسی را گوش کنند و تصور می کنند که رسالت ریشه کن کردن کفر را به عهده دارند. البته وی به ترکمن ها و انگیزه های آن ها هم بی اعتماد بود و مطمئن نبود آن ها هم با هیات ما همکاری کنند.

فردا صبح اباذر نامه ای تنظیم کرد که ما جزیی از هیات دولت هستیم و به ما داد تا بتوانیم از بازرسی های محلی عبور کنیم. ما پس از دیدار کوتاه با رفقای خودمان و مجاهدین حرکت کردیم. مضامین صحبت مجاهدین تقریباً مشابه صحبت های اباذر بود. آن ها به ما توصیه می کردند که به گونه ای خود را از این مهلکه بیرون بکشیم و در عین حال به ما گفتند که در گنبد نیرویی ندارند ولی هرنوع کمکی از آن ها ساخته باشد می توانند در گرگان در اختیار ما بگذارند. ما در دیدار با رفقای خودمان متوجه شدیم که مسیر بندر ترکمن کنترل نمی شود و از این طریق می توان به بخش ترکمن نشین گنبد رفت.

ما گروه مان را در اینجا دو بخش کردیم. فرج ، مستوره و اشرف به سمت بندر ترکمن و از آن جا به بخش ترکمن نشین گنبد حرکت کردند و من و مهدی و محسن به سمت بخش دیگر گنبد حرکت کردیم. و قرار شد به محض رسیدن راهی برای تماس با هم پیدا کنیم. در مسیر گرگان - گنبد ، هر چند صد متر گروهی ایستاده و ماشین ها را بازرسی می کردند. با وجود آن که ما نامه استانداری را در دست داشتیم و می توانستیم با آن ها با تحکم برخورد کنیم و بگوییم عجله داریم در عمل تمام آن روز را در راه بودیم و عصر آن روز به گنبد رسیدیم. با رسیدن ما اعضای هیات دولت به دیدار ما آمده و از دیدن ما بسیار خوشحال شدند.

س: اعضای هیات دولت چه کسانی بودند ؟

ج: فردی به نام رسولی که بعدها رئیس دفتر بنی صدر شد و من او را آن جا دیدم. فردی به نام ملیحی که از عناصر وابسته به جنبش ملی بود. دکتر طباطبایی و پدر رضایی ها.

س: چرا آن ها از دیدن شما خوشحال شدند؟

ج : آن ها روز قبل به آن جا رسیده بودند ولی عملاً هیچ کاری نتوانسته بودند انجام دهند. و بالعکس روز قبل شدیدترین درگیری صورت گرفته بود. آن ها فاقد رابطه با طرف مقابل بودند. یک رابطه تلفنی بین دو طرف وجود داشت که به دلیل بی اعتمادی دوطرف ، فقط برای تهدید و خط و نشان کشیدن به کار گرفته شده بود. از هر گوشه تهران و مازندران و خراسان تعدادی مسلح به نام کمیته ای به گنبد آمده بودند که از هیچ کس حرف شنوی نداشته و هر گروه تحت رهبری یک روحانی قصد داشتند کفر را خود به تنهایی در منطقه ریشه کن کنند. به همین دلایل ، آن ها قبل از آمدن ما خود را کاملاً ناتوان احساس می کردند.

س: آیا شما متوجه شدید جنگ چگونه شروع شده بود؟

ج: با توجه به آن که ستاد خلق ترکمن به طور کامل کنترل بخش ترکمن نشین شهر را در دست داشت ، از کمیته های دیگر شهرها تعدادی نیروی مسلح به گنبد اعزام شده بودند. روز درگیری ، کمیته اعزام شده از مشهد به سمت ستاد حرکت کرده و قصد داشتند کسانی را که در آن جا بودند پراکنده کرده و احتمالاً ستاد را تسخیر کنند. برای من روشن نشد که انگیزه آنان چه بوده ؟ آیا به دلیل تعصب و کینه فکری به این عمل مبادرت کرده و تصور می کردند که مقاومت مهمی در برابر آن ها وجود نخواهد داشت یا

عمل آن ها در چارچوب یک برنامه حساب شده در جهت متشنج کردن اوضاع بوده و در این صورت کدام جریان محرک این حرکت بوده.

س: به جز اعضای هیات دولت چه کسی اطلاع داشت که شما جزو هیات دولت نیستید و از فداییان هستید؟

ج: به محض ورود ، طباطبایی مرا به کناری کشیده و گفت که هیچ کس نباید بفهمد شما از فداییان هستید. در صورتی که کسی متوجه شود ما نمی توانیم جان شما را تضمین کنیم. بنابراین در تمام آن چند روز ما کاملاً در نقش اعضای هیات دولت عمل می کردیم. حتی یک بار ، روزهای آخر ماموریت ما دو جوان به عنوان خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی (که هنوز منتشر نشده بود) به منطقه آمده بودند. یکی از آن ها من را می شناخت. من سعی کردم با او مواجه نشوم. ولی او مرا دیده بود. آن ها مصاحبه ای با ملیحی و طباطبایی انجام دادند. بعد از مصاحبه من دیدم که آن ها هر دو به شدت نگرانند و گفتند که وی مرا شناخته و خوشبختانه موضوع را نه به کمیته ای ها بلکه با این دو طرح نموده و تصور کرده بود من یک عامل نفوذی و جاسوس هستم. شناخته شدن ما علاوه بر آن که به احتمال قوی به کشته شدن ما منجر می شد برای خود هیات دولت هم مسئله ساز بود. به هر حال آن دو موفق شده بودند وی را متقاعد کنند که ما (من و محسن) برای مذاکره به آن جا آمده ایم و موضوع را با هیچ کس در میان نگذارند.

س: شما چگونه با رفقای خود تماس گرفتید؟

ج: ما ابتدا تلاش کردیم از طریق تلفن با رفقایمان صحبت کنیم . متأسفانه کسی که در طرف دیگر بود به ما اعتماد نمی کرد و نتوانستیم به او بفهمانیم که ما را به یکی از فداییان ، یا یکی از مسئولین ستاد وصل کند. او می گفت اینجا هیچ فدایی و فارسی وجود ندارد و هر کاری با مسئولین ستاد دارید به من بگویید. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که باید یکی از ما به طرف دیگر رفته و ارتباط را وصل کند. مهدی داوطلب شد که به بخش ترکمن نشین برود. ما از طریق همان تلفن اطلاع دادیم که یک نفر به آن جا می آید و کوچه ای را که امکان بهتری برای رفتن به آن طرف بود معین کرده و به ترکمن ها ساعت و مسیر را اطلاع دادیم. هیات دولت هم تعدادی از افراد مطمئن تر را در آن جا مستقر کرد و مهدی سامع فردای آن روز به بخش ترکمن نشین رفته و ارتباط ما را با بقیه اعضای هیات سازمان و مسئولین ستاد برقرار کرد.

آن شب ما مفضلاً با اعضای هیات دولت صحبت کردیم. آن ها هم معتقد بودند ما اشتباه بزرگی کرده ایم و جریانی که در ترکمن صحرا شکل بگیرد معلوم نیست از کجا سر دربیآورد و اگر سازمان عاقل باشد باید پس از خاتمه این جنگ پای خود را از این مهلکه بیرون بکشد.

مهدی پس از رسیدن به آن طرف و صحبت با بقیه رفقا با ما تماس گرفت و اطلاع داد رفقای ما با مسئولین ستاد صحبت کرده اند و همه آن ها همان تحلیل و موضع ما را دارند با این تفاوت که نسبت به هیات دولت بدبینند. ما به هیات دولت پیشنهاد کردیم که منطقی ترین راه دیدار رودرو با مسئولین ستاد و مذاکره راجع به شرایط آتش بس است. هیات دولت از این پیشنهاد استقبال کرد و قراری برای رفتن هیات دولت به سمت ترکمن نشین و مذاکره با مسئولین ستاد تنظیم شد.

س: آیا در تمام این مدت جنگ ادامه داشت ؟

ج: در تمام این دو روز صدای تیر در گوشه کنار شهر به گوش می خورد.

س: با توجه به نیرویی که اعزام شده بود ، آیا ترکمن ها قادر به مقاومت بودند؟

ج: با وجود آن که کمیته ای ها از نظر تعداد و تسلیحات برتری داشتند ولی به دلیل بی سازمانی و بی اطلاعی روحانیون مسئول آن ها از فنون نظامی ، هیچ کاری نمی توانستند انجام دهند. ترکمن ها بسیار منظم عمل می کردند. آن ها تیراندازان ماهری داشتند که در محل های مناسب سنگر گرفته و با تک تیرهای خود هر حمله ای را خنثی می کردند. از آن جا که برای کمیته ای ها این امر

عجیب به نظر می رسید تصور می کردند که از طریق روس ها و یا فداییان تفنگ های دوربین دار در اختیار آن ها گذاشته شده است.

مثالی می زنم. یکی از مسئولین نظامی اصلی کمیته ها که جوانی تنومند بود و مدتی نیز در خارج کشور به سر برده بود و اکثر اوقات در محل هیات حضور داشت مرتب می گفت: ما باید گنبد را تبدیل به گورستان کمونیست ها کنیم. کمونیست ها اشتباه کردند و وارد مهلکه ای شدند که قبل از قتل عام کامل آن ها نباید گذاشت خود را خلاص کنند و در مقابل استدلال من که ولی این درگیری در این شرایط به ضرر انقلاب است می گفت بزرگ ترین ضربه به انقلاب این است که بگذاریم کمونیست ها جان سالم به در ببرند. ما آن روز با اعضای هیات دولت نشستیم و صحبت می کردیم که دیدیم او سراسیمه وارد اطاق شد و می خواهد چیزی را مطرح کند. ملیحی از یک طرف فکر می کرد ممکنست خبری به او بخواهد بدهد که صلاح نباشد پیش ما مطرح کند و از طرف دیگر نمی توانست دلیلی بیاورد و جلوی او را بگیرد و شروع به اعتراض به وی کرد که چرا با چکمه کثیف وارد اطاقی شده که آن ها در آن جا نماز می خوانند و سعی کرد او را از اطاق بیرون کند ولی او مسئله را مطرح کرد و معلوم شد که تعدادی از کمیته ای ها سوار بر زره پوشی که آن روز آورده بودند، قصد داشتند حمله کرده و کار را تمام کنند. ولی راننده که گویا تا آن زمان فقط با ماشین شخصی رانندگی کرده بود، زره پوش را داخل جوی آب انداخته و همه رفت و آمدها مختل شده است.

فردا صبح مطابق قراری که تنظیم شده بود رسولی برای مذاکره به بخش دیگر رفت. من هم همراه این هیات بودم. در همان ابتدای ورود یکی از دوستان قدیم خود را دیدم. وی بسیار خوشحال شد و من به زحمت با نگاه به او فهماندم که آشنایی نشان ندهد و دیگران هم متوجه شدند و کسی با من صحبت نکرد. در مذاکره، نمایندگان ستاد برخوردی بسیار سنجیده داشتند.

س: اعضای هیات چه کسانی بودند؟

ج: من توماج و واحدی را چون از قبل می شناختم به یاد دارم. سایرین را من نمی شناختم. آن ها در صحبت های خود مطرح کردند که به هیچ وجه قصد جنگ ندارند و تنها خواستار تضمین امنیت همه ترکمن ها و امکان فعالیت ستاد هستند. پیشنهادات آن ها برای رسولی کاملاً قابل پذیرش بود و همان جا تصمیم گرفته شد که از فردای آن روز آتش بس برقرار گردد. هم چنین این ملاقات و برخورد منطقی هیات ستاد، نظر اعضای هیات دولت را نیز نسبت به ترکمن ها تغییر داد. بعد از بازگشت، طرح خبر آتش بس ولوله ای بوجود آورد. کمیته ای ها اکثراً به شدت ناراضی بودند و شروع به پیج پیج با یکدیگر کردند. روشن بود که آن ها قصد خرابکاری دارند.

هنوز چند ساعت نگذشته بود که آن ها جمعیت زیادی از مردم شهر را بسیج کرده و جلوی دفتر هیات اجتماع کردند. آن ها می گفتند سازش با ترکمن ها خیانت به آن هاست. و آن ها اجازه نخواهند داد هیات دولت علیه آن ها عمل کند. رسولی از طرف هیات دولت صحبت کرده و گفت که هیات نماینده دولت اسلامی است و هر کس جمهوری اسلامی و خمینی را قبول دارد باید با این هیات همکاری کند. جمعیت با اعتراض و هوشکشدن اجازه ندادند وی صحبت خود را ادامه دهد. پس از وی پدر رضایی ها شروع به صحبت کرد. وی صحبت خود را با زبانی ساده از کشته های این چند روز و این که اجساد وسط خیابان افتاده اند و این معصیت دارد شروع کرد و در ادامه گفت که وی آدمی که پس از پنج سال تازه فهمیده قبر پسرش کجاست و روز اول عید به جای آن که سر قبر پسرانش برود به اینجا آمده است، چطور ممکن است بگذارد چیزی علیه مردم و هم کیشانش انجام شود. او در عین صحبت هایش خود به هیجان آمده و صحبت های خود را حین گریه ادامه داد. جمعیت کاملاً تحت تاثیر حرف های وی قرار گرفته و بخشی از آن ها همراه وی به گریه افتادند. او در انتها از مردم خواست که به آن ها اعتماد کنند و مطمئن باشند که آن ها هر چه می کنند به خاطر آن هاست. پس از این صحبت جمعیت متفرق شد و برنامه کمیته ای ها با عدم موفقیت مواجه شد. بعد از ظهر سرهنگی که روز اول درگیری توسط ترکمن ها دستگیر شده بود، آزاد گردید. با وجود آن که وی در اطراف گنبد زندانی شده و

طبیعتا در بحبوحه جنگ با وی خوش رفتاری نشده بود برخورد وی بسیار مثبت و مسئولانه بود و فوراً آمادگی خود را برای هرگونه همکاری با هیات دولت جهت برقراری صلح اعلام کرد.

در صحبتی که ما آن روز با هیات دولت داشتیم، تاکید شد اگر پس از برقراری آتش بس حفظ نظم به دست کمیته ای ها باشد آن ها قطعاً شروع به دستگیری و حتی اعدام شرکت کنندگان خواهند کرد و جنگ مجدداً آغاز خواهد شد و پیشنهاد کردیم که نیرویی که در درگیری شرکت نداشته به منطقه اعزام شود و پیشنهاد کردیم که این مسئولیت به یک واحد از همافرها محول شود. از عصر آن روز مجدداً تیراندازی آغاز شد. خیلی زود متوجه شدیم که یک بخش از کمیته ای ها برای جلوگیری از برقراری صلح شروع به تیراندازی کرده اند. تک تیرها خیلی زود گسترش یافت و صدای شلیک ها نشان از یک حمله گسترده می داد. رفقای ما از طرف دیگر تلفن زدند و دو بار من با فرج صحبت کردم. وی از نگرانی ترکمن ها صحبت می کرد و می گفت آن ها از این بیم دارند که فریب خورده باشند. هیات دولت خود مستاصل شده بود. هیچ یک از مسئولین کمیته ها حاضر به همکاری نبودند. آن ها مرتب از ما خواهش می کردند که از ترکمن ها بخواهیم خود را کنترل کرده و به تیراندازی ها پاسخ ندهند. رسولی برای تماس با تهران اقدام کرده و آن ها را در جریان قرار داد. در این فاصله تیراندازی ادامه داشت و بالاخص صدای نارنجک اندازها یک لحظه قطع نمی شد. من مجدداً با رفقایمان تماس گرفتم و با مهدی صحبت کرده و وضع این طرف را تشریح کرده و گفتم تنها راه برای ما این است که منتظر اقدامات هیات دولت بمانیم و اگر ترکمن ها هم شروع به شلیک متقابل کنند دیگر جلوگیری از جنگ ناممکن است. مهدی توضیح داد که وضع روحی ترکمن ها خوب نیست. آن ها بیم دارند که فریب بخورند. بالاخص که کمیته ای ها به تدریج زیر پوشش شلیک هایشان پیش روی می کنند و سعی دارند برخی نقاط پراهمیت را تسخیر کنند و از طرف دیگر نارنجک ها مرتب در خانه مردم می افتد و تعداد زیادی را تا به حال زخمی کرده اند. به هر حال او هم گفت که رفقای ما و مسئولین ستاد تمام تلاششان را برای کنترل وضع به کار خواهند گرفت.

بعدها شنیدم که رفقای ما و مسئولین ستاد در آن چند ساعت دشوار موفق شده بودند خود را کنترل کرده و بسیار خوب واکنش نشان دهند. آن ها جوان ترها و کسانی را که ممکن بود احساساتی شوند از خط مقدم دور کرده و حتی به طور موقت سلاح چند نفر را گرفته بودند. بعد از حدود چهار ساعت که تیراندازی ادامه داشت، رسولی خوشحال بازگشت و گفت از طرف دفتر امام اختیار مطلق به وی داده شده و تلگرافی مبنی بر آن که کمیته ها می بایست به دستورات وی عمل کنند برای وی فرستاده شده است. و از من خواست که از رفقایمان بخواهم که یک ساعت دیگر هم تحمل کنند. او فوراً با اتکا به تلگرافی که در دست داشت به سوی جبهه حرکت کرد. آن طور که بعداً شنیدم وی وضع را برای مهندس بازرگان تشریح می کند و او به خمینی خبر می دهد. در شرایط درهم ریخته چند ماه پس از انقلاب طبیعی بود که همه مسئولین و خود امام از درگیری و جنگ آن هم در مرز شوروی بیم داشتند. و به همین دلیل خمینی کمیته ها را مکلف می کند که از دستورات نمایندگان دولت تبعیت کنند. کمیته ای ها علیرغم میل خود نمی توانستند از دستور امام سرپیچی کنند و به تدریج صدای شلیک ها کم و کم تر شد و حوالی ۹ شب کاملاً قطع شد.

فردای آن روز یک واحد از نیروهای هوانیروز به گنبد اعزام شده و در مناطق حساس شهر مستقر شدند و سنگرها جمع آوری گردید و به تدریج زندگی طبیعی در شهر آغاز گردید.

پس از جنگ ستاد خلق ترکمن، بعدها با عنوان کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن، تا جنگ دوم ترکمن صحرا به فعالیت علنی خود ادامه داد و نفوذ آن بین ترکمن ها پس از جنگ به مراتب افزایش یافت.

مصاحبه با حیدر

س: سیاست سازمان در ترکمن صحرا چه بود و آیا جنگ در گنبد را پیش بینی می کرد و تدارکی برای آن دیده بود؟

ج: تا پیش از انقلاب سازمان فعالیت مستقیمی در ترکمن صحرا و گنبد نداشت. البته هواداران سازمان در این منطقه نیز مثل سایر مناطق در مبارزات توده ای شرکت داشتند و فعال بودند. در جریان قیام بهمن که در تهران و سایر شهرها ستادها و دفاتر علنی سازمان دایر شد، در گنبد نیز «کانون شوراهای خلق ترکمن» و «کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن» به ابتکار رفقای هوادار سازمان از جمله رفقا توماج، واحدی پور، مخنوم و جرجانی تشکیل شد که دفاتر علنی بودند.

کانون در زمینه تشکیل شوراها در ترکمن صحرا و سازماندهی حرکت های توده ای فعال بود و از نفوذ و اعتبار برخوردار شده بود. با گسترش فعالیت های کانون، رفقای کانون از سازمان تقاضا کردند که برای تقویت کانون و گسترش و تحکیم ارتباط با سازمان رفقای به منطقه فرستاده شوند. در همین رابطه حدود دو هفته پیش از آغاز جنگ رفیق هاشم به گنبد اعزام شد.

رفقا در منطقه به طور مستقل تصمیم گرفته و عمل می کردند و با توجه به فعالیت سراسری و گسترده سازمان و هوادارانش در اقصی نقاط کشور، رهبری سازمان که در تهران متمرکز بود، عملاً قادر نبود در تصمیم گیری و فعالیت های ستادهای سازمان و دفاتر هواداران در مناطق مختلف دخالت موثری داشته باشد و رفقا در مناطق مختلف کما بیش به طور مستقل عمل می کردند. مگر در موارد خیلی حاد که رهبری دخالت می کرد.

ارتباط با ستادها و دفاتر هواداری از طریق بخش ارتباطات که در ستاد تهران مستقر بود برقرار می شد. علاوه بر آن آمد و شد رفقا به تهران نیز کانال دیگری برای ارتباط با مناطق بود. ستاد تهران در ارتباط دائمی و شبانه روزی با مناطق مختلف بود.

در این مقطع سازمان سیاست کاملاً روشن و مدونی نداشت و نیروهای سازمان عملاً به صورت جنبشی حرکت می کردند که خطوط کلی آن را در عمل می توان به صورت تلاش برای گسترش فعالیت های علنی، تقویت و سازماندهی ارگان های توده ای و پروژه شوراها و سازماندهی حرکت های توده ای فرموله نمود.

دید عمومی حاکم بر سازمان عدم اعتماد به حاکمیت نوین بود و اغلب رفقا گرایش به تحلیل ضدانقلابی بودن حاکمیت نوین را داشتند ولی با توجه به توهم گسترده توده ای نسبت به نیروهای حاکم از حمله صریح به حاکمیت خودداری می شد و تلاش می گردید از بروز درگیری با نیروهای حاکم و حزب الهی ها حتی الامکان احتراز شود. ولی تلاش نیروهای حاکم برای مهار کردن حرکت های توده ای و تشکل های مستقل توده ای و محدود کردن فعالیت های نیروهای سیاسی از جمله نیروهای فدایی اینجا و آن جا بالاجبار به درگیری هایی نیز کشیده می شد و هر روز ده ها خبر از مناطق مختلف درباره درگیری نیروهای فدایی با حزب الهی ها و نیروهای حاکم به ستاد تهران می رسید.

ترکمن صحرا نیز از این قاعده مستثنی نبود و رفقای کانون در منطقه در چنین چارجوب عمومی ای فعالیت مستقل خویش را پیش می بردند. نه تنها سازمان سیاست جنگ با حاکمیت در ترکمن صحرا و گنبد را نداشت و برای آن تدارک ندیده بود بلکه رفقا در منطقه نیز سیاست جنگ نداشت و برای آن تدارک ندیده بودند دستگیری پانزده نفر از رفقا از جمله رفیق هاشم. که از طرف سازمان به گنبد اعزام شده بود. بدون مقاومت مسلحانه در ستاد مرکزی شوراها را پیش بینی نکرده و تدارکی برای آن ندیده بودند و حتی گمان نمی بردند که پاسداران به ستاد کانون حمله کرده و آنجا را اشغال نمایند.

رهبری سازمان نیز که در تهران از دور در جریان اخبار و گزارشات منطقه قرار داشت. به طریق اولی حنگ را پیش بینی نکرده و تدارکی برای آن ندیده بود و جنگ از جانب کمیته امام، فرمانداری و پاسداران به مردم تحمیل شد.

س آیا بر اساس این اخبار و گزارشات نمی شد جنگ را پیش بینی کرد؟

ج از چند روز قبل اخباری مبنی بر اعزام پاسداران از شهرهای اطراف به تهران رسیده بود. روز قبل هم خبر کشته شدن یک جوان بنام آراز دودی پور در گنبد در درگیری پاسداران به تهران رسیده بود. ولی این خبرها حساسیت لازم را به وجود نیاورده بود. دلیل فقدان حساسیت لازم این بود که اخباری از این دست هر روزه به تهران می رسید و اخبار درگیری ها تقریباً امری عادی تلقی می شد. علاوه بر این جنگ چند روزه در سنج که نیروهای سازمان نیز در آن شرکت داشتند. توجه ها را به خود جلب کرده بود. این جنگ ۲۷ اسفند آغاز شد و در ۵ فرودین به آتش بس منجر گردید.

موضع گیری در قبال فراندوم جمهوری اسلامی، نیز به مثابه یکی از مسائل مهم مطرح بود که بحث ها و توجه ها را به خود جلب کرده بود.

مهمتر از همه همانطور که اشاره شد، خود رفقا در گنبد نیز که به طور مستقیم در جریان مسائل بودند. جنگ را پیش بینی نکرده بودند و در این باره هشدار به تهران نداده بودند.

س : پس جنگ غیر مترقبه بود؟

ج: ششم فرودین، هنگام حمله پاسداران به محل ستاد مرکزی شوراها، رفیق هاشم که در محل بود، توانسته بود با تهران تلفی تماس گرفته و خبر حمله را بدهد ولی مکالمه تلفنی قطع شده بود. اخبار بعدی حاکی از ادامه و شدت یافتن درگیر ها و جنگ بود. بنا بر این خبر کاملاً غیر مترقبه بود.

در آغاز کم و کیف قضیه کاملاً روشن نبود ولی به تدریج مشخص شد که جنگ ابعاد گسترده و جدی بخود گرفته است. یکی از رفقای کانون که صبح فردای درگیری به تهران آمد. ما را مشروح در جریان جزئیات ماجرا و درگیری ها قرار داد. تا شب هفتم فرودین ماه دو سوم شهر گنبد به تصرف ترکمن های مسلح در آمد

س : سازمان در تسلیح ترکمن چه نقشی داشت؟

ج: در جریان انقلاب بهمن ، و حمله به مراکز نظامی رژیم، مقادیر قابل توجهی سلاح و مهمات بدست توده ها افتاد. در ترکمن صحرا نیز چنین بود و ترکمن ها هم تا حدودی مسلح شدند. سیاست سازمان در آن مقطع تسلیح مردم بود و این سطاست در ترکمن صحرا که هواداران سازمان فعال بودند، قطعاً در تسلیح ترکمن ها موثر بود. ولی نه پیش از جنگ و نه در طول جنگ سلاح و مهمات از جانب سازمان به گنبد ارسال نگردید.

س : پس از آغاز جنگ در گنبد چه تصمیماتی گرفته شد و چه اقداماتی عملی صورت گرفت؟

ج: جنگ چند روزه در سندج، تجربه عملی و زمینه ذهنی در باره جنگ منطقه ای بوجود آورده بود. اعزام هیاتی به سرپرستی طالقانی به کردستان و دست یافتن به آتش بس از جمله این تجارب بود. به همین دلیل تصمیم گرفته شد هیاتی از طرف سازمان به گنبد فرستاده شود و از طریق رفیق مصطفی مدنی با دفتر آیت الله طالقانی در این باره تماس گرفته شد. طالقانی از این ایده استقبال کرد و هیات شش نفره ای متشکل از رفقا مستوره احمد زاده، اشرف دهقانی، محسن شانه چی، مهدی سامع، فرج ممینی (امیر)، با مسئولیت رفیق فتاح پور، انتخاب گردید و به گنبد اعزام شد.

تلاشی شد از طریق مختلف ارتباط با رفقای درگیر در جنگ در گنبد برقرار شود. تصمیم گرفته شد اکیپ های پزشکی برای مداوای مجروحین به گنبد اعزام شود و رفیق هادی مسئولیت سازماندهی و اعزام این اکیپ ها را به عهده داشت.

موضع گیری سیاسی در قبال جنگ گنبد نیز یکی از مسائل حساس بود، تجربه جنگ سندج در عمل نشان داده بود که بروز جنگ با حاکمیت در یک منطقه فشار بر نیرو های سازمان را در سایر مناطق افزایش می دهد. جنگ گنبد یا سندج از این نظر یک تفاوت مهم داشت.

در جنگ سندج نیز رفقای ما شرکت داشتند ولی نقش عمده با نیرو های خلق کرد (حزب دمکرات و کومله بود و فشار تبلیغاتی رژیم روی سازمان متمرکز نشد و سازمان تنها نبود.

حزب دمکرات و کومله عرصه فعالیت شان عمدتاً در چارچوب کردستان محدود بود و با توجه به جو کردستان که توده ها توهم چندانی به نیرو های حاکم نداشتند. کارزار تبلیغاتی نیرو های حاکم فشار چندانی را متوجه فعالیت این نیرو ها در سایر مناطق نمی کرد ولی سازمان به دلیل فعالیت سراسری اش مجبور بود در سایر مناطق فشار ها را تحمل کند. با این وجود در جریان جنگ سندج از آنجا که لبه تیز حمله تبلیغاتی رژیم متوجه سازمان نبود، این فشار ها چندان زیاد نبود.

در جنگ گنبد سازمان یکه و تنها بود و حمله تبلیغاتی نیرو های حاکم تماما متوجه فدائی بود. از همین رو کاملا قابل پیشبینی بود که فشار در سایر مناطق به مراتب سنگین تر خواهد بود.

موضع گیری در قبال جنگ گنبد کمابیش در چارچوب همان موضع گیری قبلی در قبال جنگ سنندج بود یعنی، محکوم کردن جنگ، تاکید بر عدم شرکت سازمان در آغاز در گیر ها و جنگ که به طور ضمنی، نیر و های حاکمیت به ویژه پاسداران را محکوم می کرد و طرح خواست بر قراری آتش بس . اعزام هیاتی از جانب سازمان به گنبد نیز به طور علنی اعلام نشد. با این وجود تبلیغات رسانه های گروهی موجی از فشار را در سراسر کشور علیه نیرو های سازمان بر انگیخت، ستاد ها و دفاتر علنی سازمان را در خطر حمله حزب الهی قرار داد که سازمان را مجبور به برخی اقدامات احتیاطی در رابطه با ستاد تهران و شهرستان ها کرد.

س: جنگ چگونه خاتمه یافت؟

ج . جنگ گنبد عملا در کنترل ستاد تهران نبود و بر عهده رفقای ترکمن و هتات اعزامی بود که راهی برای بر قراری آتش بس و خاتمه دادن به جنگ بیابند.

گر چه در تهران بحث مشخصی در باره شرایط آتش بس صورت نگرفت ولی آتش بسی نظیر سنندج بیشتر مد نظر اغلب رفقا بود و آزادی دستگیر شدگان و تجدید فعالیت کانون فرهنگی سیاسی - خلق ترکمن و ستاد شورا ها از مسائل مهم بود.

رفقای ترکمن ابتدا بر هشت ماده به عنوان شرایط آتش بس تاکید داشتند ولی بالاخره با موافقت طرفین حول چهار ماده، آتش بس مورد توافق قرار گرفت و از روز ۱۴ فرودین آرامش به شهر گنبد بازگشت، جنگ خاتمه یافت و ارتش کنترل نظم را به عهده گرفت.

با خاتمه جنگ ، دستگیر شدگان دو طرف آزاد شدند و فعالیت علنی کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شورا های خلق ترکمن از سر گرفته شد.

س: آتش بس چه اثراتی بر فعالیت نیرو های سازمان در منطقه داشت؟

ج: جنگ از جانب نیرو های مرتجع و پاسداران بر ترکمن ها تحمیل شد. آتش بس در واقعیت امر نوعی عقب نشینی موقت از جانب نیرو های حاکم بود. پس از خاتمه جنگ، ستاد مرکزی شوراها خلق ترکمن و کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن، اتوریتته و اعتبار و نفوذش قابل مقایسه با گذشته نبود و در عمل نوعی حاکمیت دوگانه در منطقه بوجود آمد. شورا های دهقانی گسترش یافته و تحکیم شدند. ترکمن صحرا به مثابه یکی از مناطقی اصلی مورد توجه قرار گرفته و رفقای جدیدی از سازمان به منطقه اعزام شدند.

این وضعیت تا جنگ دوم در بهمن ماه ۱۵۸۱ ادامه یافت .

س: تاثیرات جنگ گنبد و آتش بس در سایر مناطق چه بود؟

ج- جنگ همان طور که اشاره کردم فشار بر سازمان در سایر مناطق را تشدید کرد. در تهران و سایر شهرستان ها ف حزب الهی ها تظاهرات ضد فدائی بر اه انداختند ولی با بر قراری آتش بس این جو تا حدودی فرو نشست . در مجموع جنگ و آتش بس در گنبد به گسترش نفوذ و اعتبار سازمان در سایر مناطق نیز یاری رساند.

مصاحبه با قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید)

س (مصطفی مدنی) : روز ۶ فروردین ۱۳۵۸ من در دفتر نشریه « کار » در ستاد سازمان در خیابان میکده بودم. فرخ آمد و از من خواست در رابطه با جنگی که در ترکمن صحرا شروع شده بود ، با آقای طالقانی

تماس بگیرم. من بلافاصله به دفتر آقای طالقانی رفتم. ایشان به محض این که مرا دید گفت من تازه از کردستان می آیم ، جنگ آن جا را خوابانیدیم شما چرا در ترکمن صحرا این کار را شروع کردید. من گفتم این طور نیست ، ما موافق جنگ نیستیم و پیشنهاد می کنیم اقدامات مشترکی را برای پایان دادن به این جنگ به عمل بیاوریم.

لطفا توضیح دهید سازمان چه اقدامات معینی را بعد از دریافت خبر انجام داد ؟

ج: بعد از این که رفقای ما از ترکمن صحرا ، اطلاع دادند که افراد مسلح کمیته ها علیه ترکمن ها و رفقای ما جنگ را شروع کرده اند ، ما بلافاصله به دو اقدام دست زدیم. یکی تماس با مقامات و شخصیت های بانفوذ نظیر آقای طالقانی که شما اشاره کردید و دیگری اعزام یک هیات سازمانی تحت مسئولیت رفیق مهدی فتاپور به منطقه برای مهار و پایان دادن به جنگ. ترکیب این هیات عبارت بود از : رفقا مهدی فتاپور (خسرو) ، اشرف دهقانی ، مستوره احمدزاده ، مهدی سامع ، محسن شانه چی و فرج کاظمی ممینی (امیر). هم زمان با هیات اعزامی ما ، دولت نیز یک هیاتی به منطقه اعزام کرده بود.

افراد کمیته ها و نیروهای مسلح تحت فرمان تعدادی از روحانی های منطقه گنبد ، حملات مسلحانه سخت و سنگین ولی ناسازمان یافته و درهم برهمی را علیه مردم ترکمن صحرا و رفقای ما پیش می بردند. هیات اعزامی سازمان بعد از رسیدن به منطقه بلافاصله به دو قسمت تقسیم شدند. چند نفر از رفقا به ترکمن صحرا به میان ترکمن ها و رفقای سازمانی رفتند و یکی دو نفر در این طرف ماندند و با هیات دولتی تماس گرفتند. علیرغم تلاش فراوان ، مسئولانه و هوشیارانه هیات اعزامی سازمان جنگ از طرف آن ها به شدت ادامه داشت. تلاش های هیات اعزامی دولت نیز نتوانسته بود آتش جنگ را مهار کرده و به جنگ پایان دهد. کمیته چی ها و نیروهای تحت فرمان روحانی های منطقه به دستورات هیات دولت اهمیتی قائل نمی شدند. جنگ از جانب آن نیروها فقط زمانی قطع شده بود که نماینده هیات دولتی ، فرمان قطع جنگ را از دفتر امام دریافت کرده و به نیروهای مهاجم نشان داده بودند.

س: علیرغم این که سیاست سازمان ، جنگ در منطقه نبود و برای خواباندن جنگ هیاتی را به منطقه اعزام کرده بود، ولی در آن زمان شایع کردند که گویا سازمان این جنگ را راه انداخته است. شما می توانید این موضوع را توضیح دهید.

ج: این شایعه پایه و اساسی نداشت و یک دروغ بزرگی بود. نیروهای جمهوری اسلامی و خود خمینی بارها چنین دروغ هایی را به ما نسبت داده اند. یادتان هست که خمینی در آستانه حمله وسیع به کردستان و حمله به ستاد سازمان این دروغ بزرگ را به خورد مردم ایران داد که فداییان خرمن ها را به آتش می کشند.

ببینید ، سیاست سازمان در رابطه با دادن زمین به صاحبان اصلی شان یعنی همان دهقانان و کشتکاران در منطقه ترکمن صحرا به اجرا درآورده بود. شرکت موثر و هدایت گرانه نیروهای سازمان در این رابطه در منطقه ترکمن صحرا ، موقعیت سازمان را در میان ترکمن ها تحکیم کرده بود. ما نیازی به جنگ نداشتیم. ما بدون جنگ و خون ریزی به این اهداف رسیده بودیم. جنگ در آن جا به نفع مردم و ما نبود. موفقیت مردم ترکمن صحرا و سازمان ما در آن جا ، مثل خاری در چشم ارتجاع بود. آن ها نمی توانستند این پیروزی را تحمل کنند.

س: اما شما گفتید که این جنگ غیرسازمان یافته بود. و این طور نبود که توسط حکومت جمهوری اسلامی هدایت شود؟

ج: ما که جنگ نمی خواستیم. این جنگ به نفع ما و مردم ترکمن صحرا نبود. آقای بازرگان و کابینه اش نیز نه اهل جنگ بودند و نه خواستار آن بودند. اما درباره حکومت و ارتجاع لازم است کمی توضیح دهم. واقعیت این است که در فروردین ۱۳۵۸ حکومت جمهوری اسلامی هنوز یک حکومت جاافتاده و ساختارمند نبود. هر کمیته و هر آخوند محل و منطقه در محل خود حکومت می کرد. به این اعتبار جنگ علیه مردم ترکمن صحرا و سازمان ، نوعی جنگ حکومت جمهوری اسلامی علیه ما بود. ولی واقعیت این

است که رهبران جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۸ (بر خلاف جنگ دوم علیه ترکمن ها و سازمان در سال ۱۳۵۸) هنوز نمی خواستند در کنار جنگ کردستان، جنگ دیگری را در منطقه ترکمن صحرا راه بیاندازند.

این جنگ را بیشتر کمیته چی های مذهبی و متعصب راه انداختند. اگر بخواهیم کمی عمیق تر این موضوع را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، به نظر می رسد مجموعه عوامل پیچیده و به هم پیوسته ای نظیر اختلافات مذهبی، قومی، طبقاتی و... از دیدگاه مهاجمین متعصب و مذهبی، ترکمن ها نه تنها شیعه و فارس نبودند بلکه به سه گناه بزرگ دیگر نیز مرتکب شده بودند. اول این که تن به حکومت آن ها نمی دادند. دم این که خودسرانه زمین ها را تسخیر و میان خود تقسیم کرده بودند. سوم این که تحت رهبری کمونیست ها قرار گرفته بودند.

خوب، آن نیروی مذهبی که در کمیته ها و نهادهای مختلف متشکل شده بودند وظیفه شرعی و انقلابی و حکومتی خود می دانست که این مردم سنی، کمونیست پرست کافر و ترکمن و بی اعتنا به حکومت شیعی - سیاسی موجود در کشور را مورد تجاوز و سرکوب قرار دهد. آتش خشم و جنگ از این مجموعه زیانه می کشید.